

صحت امر با فرض علم به انتفاء شرط آن

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره امر با علم به انتفاء شرط بود و عرض کردیم مرحوم آخوند برای اینکه صورت مسأله را معقول و قابل بحث ارائه کند فرمود بحث در این مسأله درباره این است که امر انشائی جایز باشد در حالیکه امر می داند شرط فعلیت منتفی است یعنی با سازمان خودش در انشا و فعلیت مسأله را حل کرد. امر می تواند یک امر انشائی داشته باشد مثلاً امر به ذبح ولد کند ولی به داعی امتحان باشد و داعی او بعث نباشد زیرا علم به انتفاء شرط فعلیت امر دارد. مرحوم آخوند مسأله را این طوری حل کردند لکن عمده مشکل مرحوم آخوند در این توجیه این بود که بر امری که داعی آن بعث نباشد صدق امر نمی کند و مرحوم آخوند فرمود در عرف عقلاء نظائر دارد. در ادامه مسأله بحث رفت سراغ کلمات شاگردان مرحوم آخوند مانند محقق نائینی که بحث را برد سراغ قضیه حقیقیه و خارجییه و گفتند نزاع معقول نیست نه با تصویر قضیه حقیقیه و نه با تصویر قضیه خارجییه زیرا مسأله دخالت علم امر در قضیه حقیقیه قطعاً منتفی است و در قضیه خارجییه ولو علم امر دخیل است ولی انتفاء شرط مطرح نیست زیرا قوام قضیه خارجییه به علم امر است.

ما در اینجا یک بحثی مطرح کردیم که آیا مرحوم آخوند که مسأله امر با علم به انتفاء شرط را به بحث انشاء و فعلیت برگرداند و به بحث قضیه حقیقیه و خارجییه برنگرداند، آیا اصلاً چنین مطلب و بحثی در سازمان فرمایشات مرحوم آخوند وجود دارد یا نه و ما باید در اینجا فرمایش بسیار مهم شهید مطهری و فرمایش ادق حضرت امام را مبنا قرار دهیم که اصلاً وجود قضیه حقیقیه و خارجییه به این شکلی که الان در علم اصول مطرح است محل اشکال است.

بعد عرض کردیم این اشکال را دو گونه می توان بیان کرد. یکبار اشکال آن طوری است که مرحوم شهید مطهری در ذیل مسأله ادله وجود ذهنی بیان کردند که از خواجه نقل کردند که اگر قضیه حقیقیه بنخواهد درست شود ما راهی نداریم الا اینکه قائل شویم اشیاء غیر از کون در اعیان یک کونی بنفسه لدی الاذهان دارند و ذهن با خود ماهیت در وعاء وجود ذهنی آشنا می شود والا لبطلت الحقیقیه و توضیح دادند که این قضیه حقیقیه که بوعلی بیان می کند غیر از قضیه حقیقیه ای است که محقق سبزواری بیان کرده است و حقیقیه که محقق سبزواری بیان کردند قضیه خارجییه بوعلی است کما اینکه قضیه خارجییه که محقق سبزواری بیان کردند یک جمع تعبیری از قضیه شخصییه است و

یکبار به گونه دیگری بیان می‌کنیم و مسأله را بر نمی‌گردانیم به این که قضیه حقیقیه که محقق نائینی بیان فرموده است حقیقیه نیست بلکه خارجیه است و خارجیه که ایشان بیان کرده است خارجیه نیست بلکه شخصیه است بلکه به شکل دیگری اشکال می‌کنیم چنانچه امام رضوان الله تعالی علیه در تهذیب بیان فرمودند.

امام توضیحاتی دادند که مفصل فرمایشات ایشان را ما بیان کردیم و نهایتاً بعد از بررسی فرمایشات محقق نائینی و حتی محقق اصفهانی یک جمع‌بندی سر عبارت امام بوجود آمد. حضرت امام فرمودند: «آمر نظر الی الماهیه و بعث الی ایجادها» که این ماهیت حتی می‌تواند قضیه حقیقیه بوعلی را شامل شود زیرا ما با ماهیت داریم کار می‌کنیم نه اینکه بخواهیم بگوییم در حد قضیه خارجیه بوعلی است ماهیت به قید وجود خارجی مطرح نیست بلکه خود ماهیت است البته با آن توضیحاتی که فارق مهم نظریه حضرت امام با نظریه محقق اصفهانی و نظریه مرحوم آخوند بود. مرحوم آخوند با ایجاد کار کرد و محقق اصفهانی نظریه مرحوم آخوند را در نقد صاحب فصول یک اشکالی کرد ولی حیث فهم عرفی را در ایجاد دخالت نداد ولی امام دخالت داد.

ما بیان کردیم به دلیل اینکه بحث بعدی ما در علم اصول متعلق اوامر و نواهی است و باید عبارات اعلام و بزرگان را در این بحث مفصل بررسی کنیم لذا از بعضی از نکات عبارتی فعلاً صرف نظر می‌کنیم ولی حصیله مطلبی که از امام به دست ما رسید این بود که مولا نظر الی الماهیه و بعث الی ایجادها.

نظر محقق خراسانی درباره استفاده از قضایای حقیقیه و خارجیه در اصول

در جلسه پایانی یک سوالی مطرح شد که گفتیم این سوال را باید رسیدگی کنیم. آن سوال این بود که لازمه این صحبت‌ها و عبارات مرحوم آخوند در باب متعلق اوامر و نواهی که مسأله ایجاد را مطرح کرد نه مسأله وجود را و گفت با ایجاد کار می‌کنیم نه با وجود، خواه وجود قید باشد یا غایت باشد لازمه این فرمایشات مرحوم آخوند این بود که ایشان در علم اصول با حقیقیه و خارجیه شیخ که از محقق سبزواری گرفته است اصلاً کار نمی‌کند یا مرحوم آخوند در علم اصول با اینها کار کرده است. در این دو مسأله که ما با آن کار می‌کنیم بحثی از حقیقیه و خارجیه در عبارات مرحوم آخوند نیست. در بحث متعلق اوامر و نواهی مسأله ایجاد است و بحث وجود مطلقاً نیست نه وجود خارجی و نه وجود ذهنی و نه وجود قیدا و نه وجود غایتاً. در بحث خودمان که مسأله جواز امر با علم به انتفاء شرط است نیز بحث این بود که امر دستوری بدهد در حالیکه می‌داند شرط این دستور متفی است و مرحوم آخوند در تحلیل خود با انشاء و فعلیت کار کرد و با حقیقیه و خارجیه کار نکرد. خلاصه سوال این بود که مرحوم آخوند به تبع شیخ با حقیقیه و خارجیه کار کرده است یا نه؟

آقایان اصولی بحث از قضیه حقیقیه و خارجیه را با نظر به موضوع کار می‌کنند نه با نظر به متعلق و ما تا به حال با نظر به متعلق امر کار کردیم یعنی گفتیم بعث یا زجر به وجود صلوات نمی‌خورد بلکه هم عقلاً و هم عرفاً به ایجاد صلوات می‌خورد. تحلیل ما در مسأله وجود و ایجاد و اینکه وجوب و حرمت یا تکلیف و بعث و زجر را به وجود بزیم یا به ایجاد بزیم و وجود را قید قرار دهیم یا وجود را غایت قرار دهیم، ناظر به متعلق و صلوات و خمر بود. در

تحلیل شهید مطهری بحث این بود که وقتی حرمت به خمر می خورد این حرمت به طبیعت خمر می خورد یا به طبیعت به قید وجود خارجی می خورد که خارجیه بوعلی شود.

تقسیم دستورات شرعی به حقیقه و خارجیه با نظر به موضوع آنها

مسأله در مورد این بود که در وجوب یا حرمت و در بعث یا زجر (و به اصطلاح تکلیف) به حسب متعلق مسأله اعدام و ایجاد مطرح است نه مسأله وجود و عدم، در حالیکه آقایان همانطور که چند بار بحث کردیم قائل هستند که ما یک متعلق داریم و یک موضوعی داریم. وقتی مسأله وجوب حج را مطرح می کنیم وجوب به طبیعی حج می خورد حالا یا طبیعی یا طبیعی به قید وجود، ولی در اینجا آقایان از نظر موضوع مانند المستطیع که گفته «المستطیع يجب عليه الحج یا لله علی الناس حج البیت» بحث می کنند. در این مثال موضوع «مستطیع» است و تکلیف وجوب است و متعلق تکلیف حج است یا در «صل» «انت» موضوع و وجوب تکلیف و صلوات متعلق تکلیف است. در گزاره «المكلف يجب عليه الصلاه» یا «المستطیع يجب عليه الحج» یک موضوعی وجود دارد که مشهور با توجه به موضوع می گویند در قوه شرطیه است که اگر مستطیع یافت شود حج فعلیت پیدا می کند وقتی فعلیت پیدا کرد و مثلاً به ماهیت خورد یا به وجود خورد. بحثی که ما کردیم ناظر به حیث وجود و ایجاد بود که تا حدودی رسیدگی شد و با عبارات اصولیین تا حدودی آشنا شدیم ولی این علما در بررسی مسأله فقط متمرکز بر متعلق تکلیف نیستند بلکه متمرکز بر سر موضوع تکلیف هستند و حیث خارجیه و حقیقه که رسیدگی می شود علاوه بر حیثیت متعلق تکلیف که شهید مطهری و امام بررسی کردند و گفتند این کالحقیقه است از جهت موضوع نیز باید بررسی شود.

عملاً در اینجا دو نکته مهم مطرح بود یکی این بود که مرحوم آخوند در مسأله حقیقه و خارجیه ورود کردند یا نه و دیگری اینکه فرمایش آقایان در مسأله حقیقه و خارجیه از حیث موضوع در اصطلاح خودشان چطور می شود. ما بیان کردیم برای اینکه وارد این بخش از بحث شویم عبارت مرحوم آخوند را که در تنبیهات بحث استصحاب مطرح کرده است کما اینکه صریح عبارت شیخ اعظم نیز هست باید ملاحظه کنیم.

بررسی عبارت مرحوم آخوند درباره قضیه حقیقه در تنبیهات استصحاب

در تنبیهی که در بحث استصحاب شرائع سابقه است این مطلب بیان شده است. در تنبیهات استصحاب یک بحثی مطرح است که مرحوم آخوند می فرماید: «لا فرق ایضاً بین ان یكون المتیقن من احکام هذه الشریعه او الشریعه السابقه اذا شک فی بقاءه... لعموم ادله الاستصحاب و فساد توهم اختلال ارکانه فیما».

خلاصه مطلب این است که استصحاب یعنی لاتنقض الیقین بالشک که به معنای ابقاء ماکان است و سه رکن دارد. رکن اول یقین سابق است و رکن دوم شک لاحق است و رکن سوم صدق عنوان نقض است که از آن تعبیر به وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه می شود تا نقض صادق باشد و اگر این سه رکن باشد ادله استصحاب جاری است. باید یک یقین سابق به یک حکمی داشته باشم و بعد شک کنم در بقا آن حکم و طوری باید شک کنم که اگر من بخواهم به یقین سابق عمل نکنم صدق نقض کند و الا اگر من یک حکمی داشته باشم و شک من در بقا آن حکم طوری نباشد که اگر خواستم ترتیب اثر به شک خود بدهم بگویند یقین سابق را نقض کردی، این استصحاب نیست.

اگر من یقین کردم این کاسه پاک است و بعد شک در نجاست آن کردم باید از باب لاتنقض یقین بالشک ترتیب آثار طهارت را بدهم زیرا اگر آثار طهارت را بار نکنم صدق نقض یقین می‌کند.

در اینجا یک سوالی مطرح است و آن اینکه چه اتفاقی افتاده است که شک در طهارت به وجود آمده است. اگر اتفاقی نیفتاده باشد که شما شک نمی‌کردید و اگر اتفاقی نیفتاده باشد پس شما یقین سابق را نقض نکردید یقین سابق برای زمانی بود که حادثه‌ای پیش نیامده بود. اگر یقین داشتیم به طهارت این ثوب باید به یقین عمل می‌کردم و اگر اتفاقی نیفتاده بود که من شک نمی‌کردم و اگر اتفاقی افتاده بود و من شک کردم اگر در این حال به آثار یقین سابق ترتیب اثر ندهم نقض یقین سابق نیست؟

آقایان جواب می‌دهند که این حرف عقلاً درست است ولی عرفاً این طوری نیست. صدق نقض در دلیل تابع فهم دقی عرف است زیرا وقتی یک عنوانی در لسان دلیل می‌آید عرف باید آن عنوان را تطبیق بدهد. عنوانی که در دلیل داریم «لاتنقض یقین بالشک» است یعنی یقین سابق را نقض نکن و عرف باید بگوید کجا نقض یقین صادق است. عرف برای هر اتفاقی موضوعیت قائل نیست که بگوید در اینجا نقض صدق نمی‌کند. تو از دستور الهی تخلف نکردی و دید عرف با دید عقل فرق دارد و لذا وقتی عرف مبنا است باید صدق نقض را عرفی کرد. اگر صدق عرفی نقض مبنا باشد آن موقع قابل جمع است که من یک یقین سابق دارم بدون هیچ حادثه‌ای و بعد یک اتفاقی افتاده است شک لاحق دارم زمان یقین سابق و شک لاحق سر جای خودش است ولی ترتیب اثر برای این شکی که لاحق است در بعضی موارد عرف می‌گوید این نقض یقین سابق است، لذا اصولیین در جمع بندی ارکان استصحاب این گونه می‌گویند: استصحاب یعنی جمع بین اینکه یک یقین سابق در زمان گذشته داشته باشیم و یک شک لاحق در آینده داشته باشیم و علی‌رغم اختلاف زمان بین یقین و شک ترتیب اثر دادن به این شک نقض یقین سابق تلقی شود.

اگر عقل باشد می‌گوید ترتیب اثر دادن به شک، نقض یقین سابق نیست زیرا یقین برای ظرف زمانی خودش است و شک نیز برای ظرف زمانی خودش است و ترتیب اثر دادن به شک، نقض یقین سابق نیست ولی از آنجا که مبنا در فهم لسان دلیل، عرف است ولی نه عرف مسامحی بلکه عرف دقی^۱ است که باید عنوان موجود در ادله را تطبیق بدهد و آن موقع ارکان استصحاب درست می‌شود که یقین سابق و شک لاحق و ترتیب اثر دادن به شک لاحق عرفاً گاهی اوقات نقض یقین سابق تلقی می‌شود ولی گاهی اوقات حادثه به گونه‌ای است که ترتیب اثر دادن به شک لاحق نقض یقین سابق نیست. مرحوم آخوند در اینجا می‌گوید همانطوری که اگر ما شک در نسخ یک حکمی در شریعت خودمان کردیم می‌توانیم این حکم را استصحاب کنیم زیرا ارکان استصحاب تمام است اگر در نسخ یک

^۱ . فرق عرف مسامحی و عرف دقی این است اگر کسی درباره مانع در باب وضو سوال کند و بگوید این جرم دارد من می‌گویم این لون است و جرم آن از بین رفته است و بگوید این لون عرض است و عرض بدون جوهر امکان ندارد من می‌گویم عرف می‌گوید این لون است و لون مانع نیست و جرم مانع است. فهم دقی می‌گوید این لون است و مانع از رسیدن آب به بشره نیست ولی فهم عقلی می‌گوید لون بدون جرم امکان ندارد ولی فهم مسامحی این است که عرف بگوید این دو کیلو نیست بلکه این چند گرم کمتر است این را کاری نداریم. فهم دقی عرف در عنوان ادله شرط است وقتی عرف عنوان دلیل را تطبیق می‌دهد که این لون مانع وضو است یا نیست فهم دقی مطرح است و می‌گوید این لون بدون جرم است ولو عقل می‌گوید جرم دارد زیرا عرض بدون جوهر امکان ندارد.

حکمی که در شریعت سابق موجود بوده است شک کنیم ارکان استصحاب موجود است مثلاً مسأله وجوب نماز جمعه مربوط به افرادی بوده است که صدر اسلام بوده‌اند و اگر شک کنیم الان آن حکم همچنان موجود است یا نیست بقاء این حکم را استصحاب می‌کنم به همین شکل اگر شک کنیم حکمی که در شریعت حضرت عیسی جاری بوده است آیا با آمدن اسلام نسخ شده است یا نه، بقاء آن حکم را می‌توانیم استصحاب کنیم زیرا ارکان استصحاب کامل است. یقین سابق و شک لاحق موجود است وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه هم موجود است.

در مقابل مرحوم آخوند، مستشکلین می‌گویند استصحاب امکان ندارد زیرا یقین سابق مختل است بلکه شک لاحق وجود ندارد بلکه نقض، صدق نمی‌کند یعنی وحدت قضیه متیقنه و مشکوک نیست.

توضیح اشکال: شما یقین سابق را درست می‌کنید. در احکام شریعت خودمان این اشکال نیست زیرا یقین سابق داریم شک لاحق هم داریم ولی در شریعت سابق شما می‌گویید این حکم برای مردمی که از شریعت حضرت عیسی تبعیت می‌کردند ثابت شده است و این حکم برای آنها متیقن است ولی برای ما چطوری متیقن شده است؟! چطور می‌توانیم بگوییم که یقین شامل ما شده است، کما اینکه نسبت به شک لاحق نیز همین مشکل هست. وقتی شریعت نبی خاتم را ناسخ شریعت قبل می‌دانیم پس شک نداریم بلکه یقین به ارتفاع حکم سابق داریم. پس ارکان استصحاب درست نمی‌شود و در اینجا بحث قضیه حقیقه و خارجیه پیش می‌آید.

سوال می‌شود که جعل قضیه سابق در شریعت حضرت عیسی به صورت قضیه حقیقه بوده یا خارجیه بوده است؟ حکم چطور درست شده است. مرحوم آخوند در اینجا سه احتمال می‌دهد. یکی حقیقه و دیگری خارجیه و دیگری طبیعی.

طبیعی که اصلاً ناظر به افراد نیست. خارجیه ناظر به افراد موجود است مانند «اکرم هولاء العشره» و حقیقه که افراد محققه و مقدره را شامل می‌شود.

از همین جا که آمدند ثبوت یقین سابق را درست کنند بحث قضیه حقیقه و خارجیه پیش آمده است و بعد در همین فضا وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه را درست می‌کنیم. مرحوم آخوند می‌خواهد بگوید ما هم یقین سابق داریم و هم شک لاحق داریم و هم وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه داریم لذا اگر کسی شک کرد در نسخ حکمی که در شریعت سابق موجود بوده است می‌تواند استصحاب کند.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»